ادامه از صفحه اول

مفسدان اقتصادی را اعدام نکنید!

بانک جهانی، شش شاخص را برای حکمرانی خوب به دنیا معرفی کرده است که یکی از آنها مبارزه با فساد است: الف: شاخص حق اظهارنظر و پاسخ‌گویی ب: شاخص ثبات سیاسی ج: شاخص کارایی و اثربخشی دولت د: شاخص کیفیت قوانین و مقررات ه: شاخص حاکمیت قانون و شاخص کنترل فساد. بنابراین همان‌طورکه گفته شد فساد مالی و اقتصادی از جمله اساسی‌ترین مسائل مورد توجه در دنیاست و اکثریت کشورهای جهان با پیوستن به کنوانسیون مبارزه با فساد سازمان ملل به چاره‌اندیشی در امر مبارزه با فساد پرداخته‌اند و سازمان ملل برای مقابله یا جلوگیری از گسترش فساد راهکارهایی به کشورهای مختلف جهان ارائه کرده است. هرچند برخی از توصیه‌های این سازمان برای کشور ما کارایی نداشته است، چراکه درمان این بیماری، نیازمند شناخت دقیق آن در سطح ملی است، زیرا فساد اداری و دولتی با عوامل بومی و تحولات سیاسی و اجتماعی هماهنگ شده و به‌اصطلاح هم‌رنگ محیط خود می‌شود. کنوانسیون بین‌المللی مبارزه با فساد در سال ۲۰۰۳ تدوین و تصویب شد و شاید این اولین معاهده جامع بین‌المللی است که به‌طور خاص به مبارزه با فساد پرداخته است. کنوانسیون در ۷۱ ماده، همه مراحل و ابعاد مبارزه با فساد از پیشگیری تا استرداد اموال را مورد توجه قرار داده است. کشورمان از تاریخ ۱۳۸۸/۱/۲۰ رسما به عضویت کنوانسیون سازمان ملل برای مبارزه با فساد درآمد. آیین‌نامه مرجع و نهاد هماهنگی کنوانسیون سازمان ملل متحد برای مبارزه با فساد با پیشنهاد وزارت دادگستری در تاریخ ۱۳۹۲/۱۲/۲۱ به استناد اصل ۱۳۸ قانون اساسی به تصویب هیئت دولت رسید و وزارت دادگستری به‌عنوان مرجع ملی کنوانسیون در کشور تعیین شد. جمهوری اسلامی ایران با پیوستن به این کنوانسیون، نهادهای متعددی برای این مبارزه در کشور تشکیل داد. اولین نهادی که به‌طور متمرکز در ایران برای مبارزه با فساد تشکیل شد «ستاد هماهنگی مبارزه با مفاسد اقتصادی و مالی» است؛ اما تجربه ایران در حوزه مبارزه با فساد به‌خوبی نشان داد که نهادسازی در کنترل فساد تأثیر خیلی زیادی نداشته است. رتبه ایران در شاخص ادراک فساد در دهه ۹۰ در حالی میزان نامطلوبی نشان می‌دهد که در طول این دهه علاوه بر پنج نهاد مقابله با فساد که در دهه ۸۰ مشغول به کار شده‌اند، شش نهاد دیگر نیز به فعالیت در این حوزه پیوسته‌اند. قوه مجریه بیشترین تعداد نهادهای مبارزه با فساد را در میان قوای سه‌گانه دارد. مجلس شورای اسلامی نیز با توجه به ماهیت فعالیت دیوان محاسبات دارای دو نهاد مستقل است. همچنین قوه قضائیه در یکی از دستگاه‌های زیرمجموعه خود یعنی، سازمان بازرسی کل کشور از یک نهاد مطالعاتی در حوزه مبارزه با فساد نیز بهره می‌برد. شورای شهر تهران نیز در سال ۱۳۹۶ دست به تشکیل کمیته‌ای در زمینه شفافیت زد که در کنار سازمان بازرسی شهرداری به مباحث مبارزه با فساد نیز ورود کرده است. ولی امروز با تأسیس این همه نهاد مبارزه کننده و هزینه سنگین اداره آنها، رتبه فساد در کشور از ۸۷ به صدوچهل‌ونهمین کشور دنیا افزایش یافت. البته استرداد اموال یکی از اصول اساسی این کنوانسیون است که بسیار ظرفیت خوبی است و دولت‌های عضو را متعهد می‌کند که بالاترین میزان همکاری و مشارکت را در این زمینه با یکدیگر ارائه کنند. به گفته کارشناسان، استرداد اموال تاراج‌رفته، امری فرامرزی است و نیازمند همکاری و هماهنگی بین کشورهای عضو؛ اما نکته تأمل‌برانگیز، آن است که همکاری یادشده در این کنوانسیون، مربوط به بازگردادن اموال است و نه لزوما استرداد مجرمان؛ یعنی کشورهای عضو تعهدی به استرداد افراد فاسد ندارند. به‌ویژه آنکه در برخی از کشورها، نظیر کشور ما، برای جرائم مالی بزرگ اقتصادی، مجازات اعدام هم در نظر گرفته می‌شود، ولی اگر دولت ایران بتواند در یک اقدام پیش‌دستانه مجازات اعدام را برای مفسدان اقتصادی از قوانین جزائی خود حذف کند، در این صورت می‌تواند بهانه را از کشورهای عضو برای استرداد مجرمان سلب کند و دیگر کشورهایی نظیر کانادا یا هر کشوری که عضو کنوانسیون است، نمی‌تواند مقصدی برای متهمان پرونده‌های فساد مالی و اقتصادی کشورها از جمله کشور ما باشد. از سوی دیگر با روی‌کارآمدن دولت سیزدهم نیز گویا عزم ملی برای مبارزه با فساد بیشتر جزم شده است و اراده رئیس‌جمهور در این خصوص در سندی به همین نام تبلور پیدا کرده است و به‌نوعی چشم‌انداز دولت در زمینه مبارزه با فساد نیز محسوب می‌شود و کمک می‌کند تا بازیگران این حوزه بتوانند چارچوب مواجهه با فساد را نه در قالب مجموعه پراکنده‌ای از اقدامات، بلکه در چارچوبی ساختارمند فهم کرده و در مسیر اجرا، برای تقویت آن دست به نقش‌آفرینی بزنند. سند یادشده مشتمل بر شش بخش تعریف فساد، اصول، سیاست‌های اجرائی، اقدامات کلیدی و بنیادین (بلندمدت)، اقدامات عملیاتی و ساختار است. اصول سند نیز مبتنی‌بر شفاف‌سازی، فرهنگ‌سازی، متناسب‌سازی ساختار و تشکیلات دولت، مدیریت تعارض منافع، شایسته‌گزینی، یکپارچه‌سازی اطلاعات در نظام مالی، نظارت مؤثر و برخورد قاطع است.

ادامه در صفحه ۵

عکس: سهند تاکی، شرق

گفت‌وگو با محمدرضا تاجیک

اصلاحات رو به احتضار است

خاتمی به‌هیچ‌وجه گزینه اولش روحانی نبود

مهرشاد ایمانی: جبهه اصلاحات بی‌تردید در مقطع کنونی بیش از هر دوره‌ای چالش‌های عمیقی را پیش‌روی خود می‌بیند؛ از محدودیت‌های بی‌شمار برای ادامه فعالیت رسمی سیاسی تا نبود وحدت تشکیلاتی، اما در این میان شاید مهم‌تر از هر دو عنوان پیشین، ریزش شدید سرمایه اجتماعی است که اصلاح‌طلبان را در بن‌بستی بی‌سابقه قرار داده است؛ به این معنا که اگر در گذشته اصلاح‌طلبان با ردصلاحیت‌های گسترده هم مواجه می‌شدند، این امید را داشتند که با حمایت بدنه اجتماعی‌شان در آینده شرایط را به نفع خود تغییر دهند اما اکنون انگار نه ساختار رسمیِ پذیرای آنان است و نه مردمی که روزگاری با یک «تَکرار می‌کنم» سیدمحمد خاتمی، تمام‌قد در صحنه حاضر می‌شدند. امروز روزگار حضیض اصلاحات است و به تعبیر برخی، اصلاح‌طلبان پس از انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۴۰۰ به پایان راه سیاسی خود رسیدند؛ با این همه گرچه وضعیت با همین صراحت سخت و دشوار است اما هنوز برخی باور دارند که جریان اصلاحات -و نه لزوما اصلاح‌طلبان رسمی- می‌تواند با پوست‌اندازی عمیق، راهبردی و استراتژیک، مسیر را بر خود باز کند و این پوست‌اندازی میسر نمی‌شود مگر با ارائه گفتمانی روشن و نزدیک‌شدن به مردم. محمدرضا تاجیک، استاد دانشگاه و از فعالان سرشناس اصلاح‌طلب نیز بر همین باور است؛ او می‌گوید جریان اصلاح‌طلبی یک راه بیشتر پیش‌رو ندارد و آن هم تغییر روح و کالبد اصلاحات است. برای بررسی این موضوع ساعتی را با او به گفت‌وگو نشستیم که مشروح آن را در ادامه می‌خوانید.

برای این گفت‌وگو، بر مصاحبه‌های گذشته شما تورقی می‌کردم که رسیدم به گفت‌وگویی از شما با روزنامه «شرق» در سال ۹۲ که گفته بودید: «چنانچه دولت تدبیر و امید برای چالش‌های پیش‌روی جامعه تدبیر درخور و بهنگامی نیندیشد، کلیدش بسیاری از درها را به روی خودش خواهد بست و حامیانش را پشت درهای بسته خواهد گذاشت». به نظر می‌رسد تحلیل شما مبتنی‌بر واقعیت بود. چه زمینه‌هایی دست‌به‌دست هم دادند تا این تحلیل به واقعیت بپیوندد؟

جریان رسمی اصلاح‌طلبی با یک تحلیل و تجویز غلطِ استراتژیک از مقطعی بر مرکب دیگری سوار شد زیرا فرضش این بود که چون نمی‌تواند بر مرکب قدرت سوار شود، نمی‌تواند با زبان خود سخن بگوید و با پای خود ادامه مسیر دهد، باید در جست‌وجوی یک واسطه برای راه‌رفتن و حرف‌زدن باشد؛ به دنبال دستی گشت که بتواند به مدد آن قدرت را در آغوش بگیرد و از قدرت نصیبی ببرد. این اشتباه استراتژیک به استقرار و استمرار دولتی منجر شد که از جنس اصلاح‌طلبی نبود و اساسا با مشی و منش اصلاح‌طلبی خو نداشت و آنچه هم می‌گفت صرفا اقتضای شرایط انتخاباتی بود و روشن بود که آن گفته‌های انتخاباتی متعلق به آن فرد نبود و فاصله ژرفی میان آنچه هست و باید باشد، وجود داشت. در شرایط سخت، سنگین و پیچیده آن دوران نیاز به یک کنشگری جمعی احساس می‌شد و آن دولت، فرزند زمانِ خودش نبود و می‌شد دریافت که دولت اعتدال از پس پیچیدگی‌های متعدد برنمی‌آید. به‌هرحال قفل‌های هرزشده‌ای در ساحت‌های مختلف جامعه وجود داشت و کلید دولت، توان و استعداد آن را نداشت که آن قفل‌های گوناگون و درهای بسته را بگشاید و قابل پیش‌بینی بود که دولت چه مسیری را خواهد رفت. چون جریان اصلاح‌طلبی تمام تخم‌مرغ‌هایش را در سبد چنین جریانی قرار داد و تمام‌قد به دفاع از دولت پرداخت، از جوهره اصلاح‌طلبی که همواره نقد قدرت است، فاصله گرفت و جریان اصلاح‌طلبی نشان داد که نقدش هم تابعی از منافع و قدرت است و دیدیم آنجایی که باید، فاصله نقادانه خود را با قدرت مستقر حفظ می‌کرد زیرا چک سفیدامضا داده بود و تمام حیثیت و تمامیت خود را در سیمای چنین جریانی می‌دید. در این شرایط به دفاع برخاست و هزینه دفاع بی‌دریغش را هم پرداخت. امروز می‌بینیم بسیاری از دوستان اصلاح‌طلب زبان به نقد دولت قبل گشوده‌اند؛ درحالی‌که فراموش نکرده‌ایم همین‌ها در آن شرایط با چه زبانی در دفاع از دولت سخن می‌گفتند و شاید بتوان گفت امروز نقد جریان اصلاح‌طلبی، هم به خودشان و هم به دولت اعتدال دارای نوعی عوام‌زدگی است. کسانی که دیروز عَلَم دولت را به دوش می‌کشیدند و مسیر را برای دولت هموار می‌کردند و بعدتر توجیه‌گر هر کنش و واکنش دولت بودند، امروز زبان سرخی پیدا کرده‌اند و شرایط آن دوران را نقد می‌کنند. شخصا به یاد دارم و وقتش نیست که بخواهم اسم بیاورم که چه کسانی هر روز با نام اصلاح‌طلبی، دولتی غیراصلاح‌طلب را تأیید و از آن حمایت می‌کردند و هیچ نقدی را هم پذیرا نبودند. حالا شرایط متفاوت شده، افکار عمومی نسبت‌به جریان اصلاحات نگاه دیگری پیدا کرده است و برخی هم تغییر حال و احوال داده‌اند و زبان و گفتمانشان متفاوت از همین چند سال پیش شده است و حالا جسارت نقد را یافته‌اند؛ این است که می‌گویم نقد، عوام‌زده شده، عمق خود را از دست داده و بی‌محتوا شده است و امروز نق‌زدن عوامانه اینها را از سر هر کوی و برزن می‌شنویم. در فضای کِدر این روزهای نقد، سره از ناسره تفکیک نمی‌شود. من نسبت به آقای روحانی موضعی نداشتم اما به هر حال همان‌زمان اصلاحات را قوی‌تر و نخبه‌پرورتر از این می‌دانستم که با تکیه بر جریان خاص تاریخی و به نام عقلانیت سیاسی دل در گرو جریانی متفاوت داشته باشد و تمام حیثیت، اعتبار تاریخی و سرمایه اجتماعی خود را برای جریانی ناشناس به میدان بیاورد که نتیجه‌اش تحمیل هزینه گزافی بر پیکره اصلاحات شود و امروز می‌بینیم اصلاحات با پرداخت این هزینه به راحتی نمی‌تواند کمر راست کند. همه اینها قابل پیش‌بینی بود و من در گفت‌وگوهایم مطرح می‌کردم و همین دوستان در آن روزگار هجمه‌های سنگینی به من وارد می‌کردند، من را سانسور می‌کردند، مطالبم را منتشر نمی‌کردند و با زبانی خاص با من حرف می‌زدند و جالب است که همین‌ها نقدهای رادیکالی را نسبت به دولت قبل ابراز می‌کنند.

آقای دکتر آن زمان از جبهه اصلاحات شنیده می‌شد که دولت روحانی قرار است رحم اجاره‌ای اصلاح‌طلبان باشد اما در این سال‌ها نه‌تنها فرزندی رشد نکرد که گویا سقط جنین اصلاحات رخ داد. آیا این شرایط ناشی از نادیده‌انگاشتن اصلاح‌طلبان ازسوی آقای روحانی بود؛ به نحوی که در دولت اول صرفا یک نیروی شاخص اصلاح‌طلب یعنی آقای جهانگیری را به کار گرفت و در دولت دوم هم که آقای واعظی رسما گفت سبد رأی روحانی متکی به خودش بود یا آنکه می‌توان ناشی از استراتژی نادرست اصلاح‌طلبان در حمایت بی‌دریغ از روحانی دانست؟

بی‌تردید ناکامی دولت اعتدال در بی‌اعتباری اصلاحات تأثیر داشت و تردیدی در این نیست اما به‌جای آنکه دچار یک نوع فرافکنی شویم و در جست‌وجوی عاملی بیرونی باشیم، نگاهی از درون داشته باشیم و ببینیم آن‌چیزی که از ما بر ما شده، چیست؟ ما چه کردیم که امروز جریان اصلاح‌طلبی به این نقطه رسیده است؟ نخستین اشتباه تاریخی و استراتژیک ما این بود که جریان رسمی اصلاح‌طلبی، بازی قدرتی ساخت و پیکره فربه اصلاح‌طلبی را که از ساحت بسیار بارز اجتماعی، زیباشناختی، اندیشه‌ای و گفتمانی بهره‌مند بود، فشرده کرد تا آن را در حوزه تنگ و باریک قدرت جا دهد، اصلاح‌طلبی ریشه‌دار را در حوض نقاشی قدرت انداخت، در حوض نقاشی ماکروپالتیک؛ سیاستی که تنها در حوزه کنش دولت‌ها معنا پیدا می‌کند و نوعی تقلیل‌گرایی دهشتناک را به‌وجود آورد؛ یعنی جریان اصلاح‌طلبی تمام اجزای بدنش قطع شد تا یک عضو برجسته شود و این شرایط، جریان اصلاح‌طلبی را کاریکاتوریزه کرد؛ مثل کاریکاتوری از یک انسان که سر بزرگی دارد اما دست و پاها کوچک و نحیف‌اند. اصلاح‌طلبی از توازن، رشادت و زیبایی خارج شد و شاخ و برگ سروِ زیبای اصلاحات را بریدند چون می‌خواستند در بازی قدرت حضور داشته باشند و مشخص است بازی قدرت قواعد خاص خود را دارد و هنگامی که اصلاح‌طلبان وارد بازی قدرت شدند، باید قواعدش را رعایت می‌کردند و این شد که اصلاح‌طلبی از ذات خود دور شد؛ ذاتی که نقد قدرت را می‌طلبید. عقل سیاسی یعنی اینکه ما چگونه و چطور می‌توانیم سهمی از سفره سیاست داشته باشیم و جریانی که قرار بود در ریزبدنه‌های جامعه حضور فرهنگی، معرفتی و گفتمانی داشته باشد، بخشی از ساختار قدرت شد. در این شرایط جریان اصلاح‌طلبی به محاصره کسانی درآمد که از اصلاح‌طلبی فقط بازی قدرت را فهم کرده بودند. اینها کسانی نبودند که بتوانند اندیشه‌سازی و گفتمان‌سازی کنند. مشکل دوم آن بود که کلیت جریان اصلاح‌طلبی به همین روش یعنی بازی قدرت خلاصه شد و کسانی میدان‌دار جریان اصلاحات شدند که به قدرت، تک‌بعدی می‌نگریستند و از درک قدرت فرهنگی، قدرت گفتمانی و قدرت زیباشناسی عاجز بودند و به قول فرکلاف به‌جای آنکه به قدرت درون‌گفتمان بیندیشند، به قدرت پشت گفتمان فکر می‌کردند؛ اینکه چه سهمی از قدرت داشته باشیم تا از بالا اصلاحات را انجام دهیم. وقتی یک جریان با طراوت در قدرت خلاصه شد، نیروهای این جریان از سبک زندگی‌سازی، مفهوم‌سازی و اقتضائات زمانه خود غافل ماندند. سومین اشتباه هم آن بود که دوستان فکر می‌کردند اگر قرار است اصلاحات در جامعه شکل بگیرد، باید همه هرم را در اختیار داشته باشند؛ آنها دچار توده‌هراسی شدند و اسمش را گذاشتند پوپولیسم و مفهوم پوپولیسم دهه۶۰ میلادی مارکسیسم کلاسیک را گرفتند و از همان پیروی کردند و حتی به مارکسیست‌های جدید هم رجوع نکردند تا ببینند پوپولیسم چگونه تعریف می‌شود، حداقل نیم‌نگاهی به استراتژی‌های چپ جدید غرب نینداختند تا با پوپولیسم چپ نوین آشنا شوند، نگاه نکردند که امثال تئوریسین‌های پست‌مارکسیسمی مانند لاکلاو، پوپولیسم را به‌مثابه یک جنبش بسیار مترقی و پست‌مدرن مطرح می‌کند و به آموزه‌های موف درباره پوپولیسم چپ توجه نکردند و صرفا یک نگاه دهه۶۰ را اتخاذ کردند زیرا می‌خواستند از بالا تغییر را ایجاد کنند و این فراموشی و انقطاع را با تکیه بر همین خوانشِ قدیمی و کهنه از پوپولیسم توجیه کردند و همین بود که این نخبه‌گرایی مریض و معیوب هزینه‌های زیادی را بر اصلاحات تحمیل کرد.

آنها این را هم می‌گویند که اگر در قدرت حضور نداشته باشیم، عملا اصلاح‌طلبی به انزوای دائمی می‌رود و بارها دیده‌ایم که مثال آنها سرنوشت نهضت آزادی است.

اینجا هم یک مشکل عمیق نظری وجود دارد. دیری است که قدرت هابزی دیده نمی‌شود. ماکیاولی قدرت را به‌گونه‌ای تعبیر می‌کند که اکنون بازتاب پیدا می‌کند؛ او می‌گوید قدرت در عِده و عُده نیست؛ در واقع قدرت در لویاتان، هابزی نیست که آن را در شخص ببینیم؛ بلکه قدرت در استراتژی و سازمان است. فوکو معتقد است قدرت در همه‌چیز و همه‌کس پخش است. اکنون می‌بینیم که خمِ ابرو و تارِ موی یک دختربچه دولت را به لرزه می‌اندازد، یک ترانه یا یک کاریکاتور در فضای مجازی باعث تاول‌زدن دولت می‌شود. اینها خنثی‌شدنی و نادیده‌انگاشتنی نیستند؛ از آنها قدرتی ساطع می‌شود که دولت مستقر را با چالش مواجه می‌کند؛ یک شعر، یک فیلم یا شکل لباس‌پوشیدن افراد. بنابراین قدرت این نیست که لزوما در رأس متراکم باشد. دیده‌ایم وقتی در فضای مجازی یک موضوع پخش می‌شود، دولت مجبور به عقب‌نشینی و انعطاف می‌شود. قدرت از استراتژی می‌آید و به قول ماکیاولی یک فرمانده با عِده و عُده کمتر ممکن است بر یک فرمانده با نیروهای بسیار پیروز شود و مثال‌هایش را در تاریخ به کرّات دیده‌ایم؛ پس قدرت از استراتژی می‌جوید نه از تفنگ. امروز ممکن است یک دختر جوان کاری کند و از اقدامش قدرتی ساطع شود که کل جریان اصلاح‌طلبی نتواند چنان قدرتی را از خود نشان دهد و اصلاح‌طلبان صرفا پشت او حرکت می‌کنند.

حتی پشتش هم حرکت هم نمی‌کنند که مباد به مناسبات مصلحت‌اندیشانه‌شان لطمه‌ای وارد شود.

بله، همین‌طور است. واقعیت این است که ما فاقد استراتژی و سازمانی سیال، چابک و اجتماعی هستیم و رفته‌ایم پشت یک کلیشه حزبی که صرفا باید برای قدرت تلاش کرد. اصلاح‌طلبان گفتند که برای حرکت‌کردن باید در فضای دولت حضور داشته باشیم که درنهایت دیدیم که وقتی به دولت رسیدند، تفاوتی با رقیب خود نداشتند. به همان نیروهای اصلاح‌طلبی که در دولت آقای روحانی به وزارت یا مسئولیت‌های دیگر رسیدند، نگاه کنیم و از خود بپرسیم که آیا تفاوت ویژه‌ای با اصولگرایان داشتند؟ آیا شایسته‌سالاری را حاکم کردند یا با فساد برخورد کردند؟ در شورای شهر و شهرداری چه عمل متفاوتی از رقیب خود انجام دادند؟ قرار بود طرحی نو درانداخته شود اما زمانی که محور حرکت، قدرت و نه اصلاح شد، هیچ اتفاقی رخ نداد.

آقای دکتر همه این انتقادهای شما درست اما اگر اصرار آقای خاتمی در سال‌های ۹۲، ۹۴ و ۹۶ نبود، شاید اصلا زمینه دوری اصلاح‌طلبان از ذات اجتماعی خود و حرکت آنها به سمت قدرت‌مداری به‌وجود نمی‌آمد. در این گزاره تردیدی نیست که روی‌کارآمدن آقای روحانی با پیروزی لیست امید در انتخابات مجلس یا پیروزی لیست شوراها سراسری با حمایت، تأکید و بلکه اصرار آقای خاتمی بود؛ بنابراین گویا باید برای ایشان هم سهمی در این شرایط قائل باشیم.

طبیعی است؛ آقای خاتمی هم با تحلیلی از شرایطی که ایجاد شده بود و در لحظات آخر به این نتیجه رسید که بهترین گزینه می‌شود، با او وارد انتخابات شد، آقای روحانی است. خاطره‌ای تعریف کنم؛ در آستانه انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۲ مطلبی از من منتشر شد که در آن کارگزاران را به هلوانجیری تعبیر کرده بودم. این تعبیر من در رسانه‌ها پیچید. آقای هاشمی‌رفسنجانی که اتفاقا رابطه خوبی هم با ایشان داشتم، به خودش گرفت و تصور کرد که با او بوده‌ام یا به‌هرحال از مطلبم این برداشت در جامعه می‌شود. او به آقای خاتمی زنگ زد و گفت که دکتر چیزی می‌نویسد مسئله ایجاد می‌کند. آقای خاتمی موضوع را به من گفت و من گفتم که اسمی از کسی نبرده‌ام و برای آقای هاشمی هم احترام زیادی قائلم. حرف به اینجا رسید که اکنون چه باید کرد؟ باید از چه کسی حمایت کرد؟ آقای خاتمی در آن مقطع به‌هیچ‌وجه گزینه نخستش آقای روحانی نبود و فاصله نقادانه‌ای با او داشت و اساسا فکر نمی‌کرد که آقای روحانی شایسته ریاست‌جمهوری باشد. آقای خاتمی صرفا بهترین گزینه را آقای هاشمی می‌دانست ولاغیر و روی هیچ‌کس دیگری فکری نداشت و دیدیم که شرایط طوری پیش رفت که به این نتیجه رسید کارت دیگری در دست اصلاح‌طلبان نیست.

آقای اصغرزاده می‌گفتند آقای هاشمی بعد از ردصلاحیتش اصرار کرد که باید از آقای روحانی حمایت شود و اگر نشود سرمایه اجتماعی‌اش را از اصلاح‌طلبان جدا می‌کند و آقای خاتمی هم که بعد از ردصلاحیت آقای هاشمی بر حمایت از آقای عارف نظر داشت، برای جلوگیری از تکرار اختلافات گذشته به خواسته آقای هاشمی تن داد.

مشخص بود که آقای هاشمی از آقای روحانی حمایت می‌کرد اما اینکه تهدیدی در کار باشد، من نشنیده بودم و شاید دوستان اطلاع دیگری دارند. در آن شرایطِ خاص جریان اصلاح‌طلبی از سرمایه اجتماعی خوبی برخوردار بود و نیازی به دخیل‌بستن به دیگری نبود. سرمایه اجتماعی آقای هاشمی هم معلوم بود که چقدر است. اصلاح‌طلبان می‌توانستند تصمیم خود را بگیرند اما برخی از دوستان می‌گفتند که شورای نگهبان گزینه‌های ما ردصلاحیت می‌کند و امکان بازی با کارت‌هایمان وجود ندارد و باور داشتند برای آنکه بتوانیم در لوای جریانی دیگر حرفمان را بزنیم، از جریان اعتدال حمایت کنیم و علت این شرایط هم وضعیتی بود که بعد از انتخابات سال ۸۸ برای اصلاح‌طلبان ایجاد شده بود و امکان بازی با کارت‌های متعدد وجود نداشت.

چرا هیچ‌وقت نیروهای جدیدی به جامعه معرفی نشد؟

یکی از مشکلات بزرگ جریان اصلاح‌طلبی همین است که چرا اصلاح‌طلبی با این ید و بیضا نخبه‌سازی نمی‌کند؟ چرا هیچ نیرویی ساخته نمی‌شود و تا چه زمانی اصلاح‌طلبان باید نیروهای خود را کپی‌پیست کنند؟ مگر ما شعار چرخش نخبگان نمی‌دادیم؟ به کدام جوان آموزش دادیم؟ حتی در زمان‌های قدیم هم سازمان‌های چریکی مدرسه حزبی داشتند. اگر می‌خواستند تحلیلگر سیاسی، روزنامه‌نگار، نویسنده و مدیر داشته باشند، برای همه اینها کلاس آموزشی برگزار می‌کردند. این احزابی که صدایشان گوش فلک را کر کرده است، کدام چهره را تربیت کردند؟

حتی اصولگرایان در این زمینه موفق‌تر از اصلاح‌طلبان بودند و با هر کیفیتی، براساس سلیقه خودشان و طرفدارانشان نیروهای تازه معرفی کرده‌اند.

بله و می‌بینیم که نیروهای مختلف و متعددی را در عرصه سیاسی به بدنه خودشان شناسانده‌اند اما ما انگار در هر انتخابات به‌جز یکی، دو نفر نیرویی نداریم. ما می‌توانستیم گزینه‌هایی را که مسئله‌ای ندارند، معرفی کنیم تا شورای نگهبان هم آنها را ردصلاحیت نکند اما همواره و در هر انتخابات زانوی غم بغل گرفتیم که همین دو کارت را داریم و اگر شورای نگهبان اجازه ندهد، انجام هر کاری برای ما مجاز است. ما باید نیروهای جوانی را تربیت می‌کردیم. مگر کم جوانانی هستند که بسیار شایستگی دارند؟ مگر این جوان‌های مستعد کم به ما رجوع می‌کنند؟ اما کسی آنها را محل نمی‌دهد، دیده نمی‌شوند، شنیده نمی‌شوند و اینها تا جایی که پژواک صدای عده‌ای خاص باشند، شنیده می‌شوند و اگر قرار باشد از خودشان صدایی داشته باشند، حذف می‌شوند. اکنون می‌بینیم که در این دولت چه تعداد نیروهای جوان اصولگرا وارد وزارتخانه‌ها و مسئولیت‌ها شده‌اند و به‌هرحال آنها نیروسازی کردند و ما نکردیم؛ نیروسازی هم که یک‌ماه منتهی به انتخابات انجام نمی‌شود و میسر نیست ناگهان به مردم بگوییم به این خانم یا آن آقا رأی دهید. من خیلی ایدئالیستی فکر نمی‌کنم و قبول دارم شرایط خاصی وجود دارد اما معنی کنشگری سیاسی همین‌جا معنی پیدا می‌کند؛ اگر درها بسته بود و فردی رد شد، سیاست‌مدار است؛ وگرنه اگر درها باز باشد که همه رد می‌شوند. دریدا می‌گوید: «سیاست علم ناممکنات است» و جایی که امکان تصمیم‌گرفتن وجود ندارد، باید تصمیم گرفت و در غیر این‌صورت همیشه پشت در می‌مانیم.

چندی است که واژه فرصت‌طلب به‌جای اصلاح‌طلب در جامعه شنیده می‌شود. آیا می‌توان گفت که جامعه امروز ایران قائل به چنین مفهومی درباره اصلاح‌طلبان است؟

حداقل می‌دانیم که بسیاری این نگاه را دارند. در این سال‌ها برخی خارج‌نشین‌ها استمرارطلبی و فرصت‌طلبی را درباره اصلاح‌طلبان مطرح کردند و بسیاری از مردم هم با این نگاه همراه شدند و اکنون نمی‌توانیم انکار کنیم که با بحران سرمایه اجتماعی، مشروعیت و مقبولیت مواجهیم. به‌هرحال طراوتی در جریان اصلاح‌طلبی حس نمی‌شود و تفاوتی هم میان اصلاح‌طلبان با رقیبشان دیده نمی‌شود. مردم هم بالا و پایین جریان اصلاح‌طلبی را دیده‌اند و تصویر زیبایی از اصلاح‌طلبان در ذهن ندارند.

بخشی از این تصور هم درست است زیرا همان‌طورکه در ابتدای بحث اشاره کردید، طیف‌هایی از اصلاح‌طلبان، اصلاح‌طلبی را به‌مثابه قدرت‌طلبی نشان دادند.

حتما همین‌طور است؛ برای اینها فرقی ندارد لیل‌ونهار چیست و اگر گوشه‌چشمی از قدرت ببینند، سراسیمه و بی‌خودشده از خویش هجوم می‌برند تا دست نوازشگر قدرت برسرشان باشد. آنها از اصلاحات برج بابلی ساختند تا خود بالا بروند.

ادامه در صفحه ۳

روزنه

سخنگوی دولت درباره جزئیات جلسه سران قوا:

شاید محتوای جلسات قابلیت انتشار عمومی نداشته باشد

شرق: نشست خبری سخنگوی دولت سیزدهم روز گذشته برگزار شد و علی بهادری‌جهرمی به سؤال‌های خبرنگاران پاسخ داد. این اولین نشست رسمی سخنگوی دولت بعد از روی‌کارآمدن دولت ابراهیم رئیسی از مردادماه بود. یکی از سؤال‌هایی که از بهادری‌جهرمی پرسیده شد، درباره جزئیات جلسات سران سه قوه بود که منتشر نمی‌شود. رؤسای سه قوه تقریبا و به‌صورت ثابت هر شنبه با هم دیدار دارند و درباره مسائل روز گفت‌وگو می‌کنند اما تنها خبری که از این جلسات منتشر می‌شود این است که «آنها بر تسریع در رسیدگی به مسائل و مشکلات کشور تأکید دارند». مروری بر خبرهای سه جلسه اخیر سران سه قوه که در ماه آذر برگزار شده نیز همین را نشان می‌دهد؛ شنبه گذشته، آخرین جلسه نشست هفتگی سران قوا به میزبانی رئیس قوه قضائیه برگزار شد که به گزارش مرکز رسانه قوه قضائیه، گفت‌وگوها حول محور مهم‌ترین موضوعات کشور از جمله مسائل اقتصادی جریان داشت و سران قوا بر تحکیم اتحاد و یکپارچگی موجود برای رفع مسائل کشور و پیشبرد امور مردم تأکید کردند. در ادامه این خبر هم آمده بود: «لزوم همکاری و تعامل هرچه بیشتر قوا در راستای تسریع در رسیدگی به مسائل و مشکلات کشور ازجمله نکات مورد تأکید سران قوا در نشست امروز بود».

یک هفته قبل یعنی در ۱۳ آذر نیز نشست سران قوا به میزبانی رئیس‌جمهور برگزار شده بود و بنا به خبر سایت ریاست‌جمهوری، در این جلسه سران قوا بر تداوم هماهنگی سه قوه برای رفع مشکلات کشور تأکید کردند. هفته قبل از آن یعنی ششم آذر نیز ابراهیم رئیسی میزبان بود و بنا بر خبر منتشرشده در سایت ریاست‌جمهوری، سران سه قوه درباره مهم‌ترین مسائل و موضوعات کشور تبادل نظر و مشورت و بر تداوم هماهنگی سه قوه برای رفع مشکلات کشور تأکید کردند.

بر همین اساس بهادری‌جهرمی در پاسخ به پرسشی درباره جزئیات و خروجی جلسات سران قوا، گفت: «رویه‌ای پیش از این به‌صورت نانوشته مرسوم بوده است که بعضا سران کشور به‌جای طرح مباحث کارشناسی و تخصصی، تریبون‌های عمومی را به محلی برای ارسال پیغام به یکدیگر مبدل می‌کردند. اصلی‌ترین دستاورد این جلسات این است که نظرات تخصصی و اختلاف نظرهای کارشناسی در جلسات طرح شود و سعی شود مسیرهای روشنی برای حل مشکلات مشخص شود».

او افزود: «من هم می‌پسندم به‌جای ناراحت و مشوش‌کردن ذهن مردم، این مباحث را در جلسات مطرح کنند، به‌همین‌دلیل شاید محتوای جلسات قابلیت انتشار عمومی نداشته باشد. من از مقامات درخواست می‌کنم بخشی از این جلسات را که امکان دارد، در اختیار اصحاب رسانه قرار دهند».

خزانه مقروض بود نه خالی

ماجرای تحویل خزانه از دولت حسن روحانی به دولت ابراهیم رئیسی نیز از سؤال‌هایی بود که از سخنگوی دولت پرسیده شد. چندی پیش معاون پارلمانی رئیس‌جمهوری گفته بود: «همه می‌دانیم آقای رئیسی در یک شرایط گل و بلبل کشور را تحویل نگرفته است. همین الان ماهانه چند هزار میلیارد تومان بدهی‌های دولت سابق توسط دولت سیزدهم پرداخت می‌شود. اگر در گذشته می‌گفتند خزانه خالی تحویل گرفتیم، ما باید بگوییم که علاوه بر آن دولت را با قرض فراوان تحویل گرفتیم». این سخنان با واکنش محمدباقر نوبخت، رئیس سازمان برنامه‌وبودجه دولت دوازدهم مواجه شد. او گفت: «با شناختی که از آقای حسینی، معاون امور مجلس رئیس‌جمهور دارم، آدم دروغ‌گو و فریبکاری نیست. قطعا بی‌اطلاع هستند که بالغ بر ۲۰۰ هزار میلیارد تومان معادل ارزی به‌صورت نقد و اسکناس در دسترس از دولت دوازدهم برای دولت سیزدهم باقی ماند. حال از آقای حسینی سؤال شود از این واقعیت مطلع بودند؟».

علی بهادری‌جهرمی در تشریح شرایط تحویل‌گرفتن خزانه از دولت قبلی، عنوان کرد: «بانیان وضع موجود باید خودشان پاسخ‌گو باشند. اینکه بخواهند نقدی را مطرح کنند، نه‌تنها دولت که مردم هم این را برنمی‌تابند. درباره خزانه هم اشاره شد که خزانه مقروض بود نه اینکه خالی باشد».

او ادامه داد: «من احتمال می‌دهم آقای نوبخت به‌خاطر اینکه مدیریت خزانه در اختیارشان نبوده است، شاید منظورشان این است که تخصیص‌هایی به این میزان از سوی سازمان برنامه‌وبودجه انجام شده است. دولت سیزدهم تعهدات متعددی را دارد از گذشته تسویه می‌کند و بخشی هم همین تخصیص‌هایی بوده است که بدون وجود اعتبار لازم در خزانه صادر شده است و تکلیف به دولت آتی واگذار شده است. شاید اشتباه برداشتی در این زمینه وجود داشته است. توصیه می‌کنم آقای نوبخت از همکاران خودشان در دولت گذش